ادبیات

۱۴/۶/۶۵ ۷

مثنوی شیرین و فرهاد فارسی ناظم وحشی بافقی معاصر سلطان محمد خدابنده و ملازم شاه طهماسب صفوی
چنانکه در ج ۲ مجمع الفصحاء ص ۳۵۰ ولی مطبوع شده لکن کتاب [illegible] اول از او نوشته [illegible]
این نسخه این است (خوشا وقتی که عشق خانه پرداز افغان [illegible] از دست [illegible]
میکنی) و بلافاصله ترجیعات و قصاید از مصور [illegible] حاج ملا علی بن رضا قلی طهرانی معاصر رضاقلیخان
هدایت چنانکه در ج ۲ مجمع الفصحاء ص ۴۵۶ اول آن (ساقی قدحی که نوبهار است [illegible]
آن [illegible] شکایت از غم امروز و فردا) تاریخ تحریر ۱۲۴۹ و پس از آن چند شعر
[illegible] نوشته شده اول آن [illegible] دوست [illegible] خلاف هرکه در [illegible]
بر سر [illegible] ظاهراً نسخه بخط [illegible]

امور عکس و میکروفیلم

آستان قدس رضوی

LIBRAIRIE REZVAN
كتابخانه رضوان

مجموعه

كتابخانه آستان قدس

اسم كتاب مجموعه فارسی

مصنف / مؤلف ناظم میرزا صادق

خطی نستعلیق ۱۵ سطری

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۲۴۸ عدد اوراق ۱۹۴

جزء کتب ادبیات شماره ۹۴۴

شماره عمومی ۵۶۵۰ شماره قبض

واقف میرزا رضاخان نائینی تاریخ وقف مرداد ۱۳۱۱

طول ۲۱ عرض ۱۵ سانتیمتر گنجه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازدید شد

بسم الله الرحمن الرحیم

خوشا وقتی که عشق خانه پرداز / کند رسم ره بیداد آغاز
خوش آن ساعت که عشق از بیکرانه / نهد پای جفا اندر میانه
درآید ناگهان در کشور دل / شبیخون آورد در لشکر دل
خوشا گاهی که عشق فرخ آغاز / نماید جلوه در خلوتگه ناز
بیار آید رخ زیبا عذاری / شود مشاطه روی نگاری
کند در ملک خوبی پادشاهش / نماید خیل جانها را سپاهش
دهد از یک فسون چشم مستش / عنان لشکر دلها بدستش
خوشا روزی که حسن عالم افروز / گشاید برقع از رخسار چون روز

بیاراید

سمن را

بیاراید جمال خویشتن را / نماید خار گلهای چمن را
ز رشک تازه گلهای بهاری / نماید روی خود را غازه کاری
ز غمش تا ماه را توسن نماید / کند گلزار خود را باغ ...
وزان گلزار از هر نیم کامی / نهد از حلقه‌های زلف دامی
ولی دامی که در صید دو گیهان / بود در هر خمش صد طایر جان
چه شیرین شهره شد در خوبرویی / سمر گردید رویش در نکویی
مسلم شد ز ماهی تا بماهش / مسخر شد دل درویش و شاهش
طبایع را نگون مشتاق میدید / جهان را پر ز عشاق میدید
به دلها آرزوی خویش میجست / بجانها مهر روی خویش میکاشت
ز هر جانب نسیمی چون وزیدی / بیاد مشتاقی رسیدی
چه بادی آمدی از هر دیاری / رسانیدی پیام بیقراری
ز هر کشور چه عرضی بر گشادی / نیاز نو نیازی عرضه دادی
مسلم شد باو چون دلربایی / غرورش کرد دعوی خدایی
بخوبان خدای عاشقان شد / ولی رسم خداوندی ندانست
چه نیکو رهنشد بر فرق تاج / کشید اول ره و رسم تاراج

سال ۱۳۴۸ خورشیدی

که هرکس از کمند ما وخرست — ز نیک و بد ندارد هیچ پروا
خوشا ازاده از آب دیده — فرو شسته ز دل گرد تمنا
خداوندا به حق بی حجابت — که برگیر این حجاب هستی از ما
به غیر از عشق حسن بی زوالت — مرا در دو جهان کاری مفرما
که زین پس بر زبان هرگز نیارم — شکایت از غم امروز و فردا

این چند کلمه از راه دلتنگی و بیکاری در [illegible] هزار دولت جهل انشت
در [illegible] سلطانیه قلمی گردید سنه شهر اشتم محرم الحرام ۱۲۴۵

حرف
نه از من سر زده امر خلاف [illegible] دو عالم زنیم
اگر طعنه [illegible] غلطم [illegible] زنیم
ز دشمن [illegible]
نجه روی [illegible]
[illegible]

اگر شمشیر برگیری سر [illegible] نیندازم — ز دوری تو گر مردم چه لاف مهر زنم
که بی شمشیر خود کشتی [illegible] — که خاک [illegible] باد و مهربانی

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
[illegible]